

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ ، عَلَیْكَ مِئَاتُ سَلَامٍ مِنَ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِیْتُ وَبَقِيَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ ، وَلَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِئَاتٍ لِزِيَارَتِكَ ، أَلَسَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ ،
وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ. يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ
فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ
اَلْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ اَلْخُسَيْنَ ، وَ شَابِعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

رسیدیم به طایفه‌ی چهارم، اما قبل از ورود در طایفه‌ی چهارم، دو روایتی که مربوط به ید
هست و مربوط می‌شود به طایفه‌ی ثانیه که ما این‌ها را جزو طایفه‌ی ثانیه حساب کرده
بودیم که طایفه‌ی ثانیه روایاتی بود که امر کرده بود به اعمال ید، انکار به ید، اما عین
روایت، شاید این دو تا روایت که امروز می‌خواهیم حالا عرض بکنیم استدراکاً، عین این دو
تا روایت را آن موقع نخواندیم، بعضی از آن‌ها را خواندیم از آن روایات ید. دیروز بعضی از
فضلا می‌فرمودند که این روایات را هم بحث بکنیم ولو این که حالا شاید بحث جدیدی
داشته باشد اجابتاً لأمر ایشان این دو تا روایت را هم ذکر می‌کنیم استدراکاً بر طایفه‌ی
ثانیه.

س: استاد روایت بسط ید را که فرمودید ...

ج: گفتیم آن روایت بسط، بله آن روایت شریفه دارد حاصل مفادش به قرینه‌ی لااقل به
قرینه‌ی این که بر خلاف ضرورت فقه و روایات هست که این جور نیست که هر جا بسط
لسان باشد همان‌جا، با همان شرایط و با همان خصوصیات و نسبت به همان فرد بسط ید
هم باشد بنابراین این ظاهر اولی را باید رفع ید از آن بکنیم وقتی این رفع ید از این ظاهر
اولی کردیم، به قرینه‌ی او بعید ندانستیم که مفاد آن روایات این هست که در باب امر به
معروف، در قواعد و نظامات امر به معروف این جور نیست که خدای متعال بسط لسان
داده باشد برای کل افراد و کفّ ید کرده باشد برای کل افراد، نه، در آن جا هم در هر
واقعه‌ای در کنار این که برای یک عده‌ای بسط لسان، و برای همه بسط لسان داده با
شرایط ویژه و خاص، در همان واقعه و نسبت به همان برای کسانی هم بسط ید داده که
آن کسان چه کسی هستند؟ آن ممکن است که همگان نباشند امام باشد، حاکم باشد که

مَنْ له اذن الامام باشد و امثال ذلک، بنابراین از آن نمی‌توانیم استفاده بکنیم از آن روایت که هر کسی که می‌تواند امر و نهی لسانی داشته باشد او شرعاً می‌تواند و یا واجب است بر او که اعمال قدرت هم بتواند بکند.

س: ...

ج: حاکم دیگر، یعنی می‌خواهد بگوید که برای این که دیروز عرض کردیم رفع این توهم بشود که در اسلام اعمال قدرت برای انجام واجبات و ترک محرمات نیست نه، می‌گوید خدای متعال ...

س: ...

ج: از کجا مسلم است؟ همین روایت دارد بیان می‌کند از آسمان که نیامده همین روایات، همین ادله دارد دلالت می‌کند که بر ...

س: ...

ج: این هم یکی از آن‌ها هست. پس بنابراین اگر، دیروز عرض کردیم اگر کسی بیاید بگوید که نه آقا این منکراتی که در جامعه انجام می‌شود یا ترک واجباتی که انجام می‌شود ما بیش از این وظیفه نداریم هم مردم، هم حکومت، هم حاکم شرع، همه و همه بیش از این وظیفه ندارند که تذکر بدهند نصیحت بکنند دیگر اعمال قدرت نه، این روایت می‌خواهد جلوی این توهم و این تصور را بگیرد که نه خدای متعال اگر لساناً اجازه داده این را هم اجازه داده اما حالا برای کی؟ با چه شرایطی؟ این در مقام بیان آن جهت نیست، آن را باید از ادله‌ی خارجی بفهمیم از ادله‌ی دیگر باید بفهمیم.

س: ...

ج: بله یک جاهایی هم هست که خدا هر دوی آن را، دیروز هم عرض کردیم این را، معیت در کف هم وجود دارد کجا؟ آن جایی که هر دوی آن محذور دارد یک جاهایی هست که محذور دارد هم مردم باید آن‌جا امر و نهی نکنند هم حاکم شرع هم دیگر آن‌جا را باید امر و نهی نکند آن‌جا را رها کند به حال خودش، یک موارد این‌جوری هست، خود مولا امیرالمؤمنین سلام الله علیه وقتی که نهی کردند لساناً اول از نماز تراویح، بعد این‌ها و اذاهایشان بلند شد گفت ول‌شان کنید، دید که مفسده دارد این‌جا، چون مفسده دارد دیگر کف ید شده خدا این‌جا می‌گوید نه شما بگو و نه بقیه بگویند بگذار رهای‌شان کن که اصل دین ضربه نخورد اصل این راه خاموش نشود از بین نرود.

س: ...

ج: قد است دیگر، گاهی هست.

س: ...

ج: گاهی هست دیگر، دیگر اینقدر شما چی نشوید در روایت که بالاخره ...

س: ...

ج: بله دیگر،

س: ...

ج: این جوری قرارش داده که یَکفَّان معاً، بیسطان معاً، یعنی گاهی این جور است گاهی آن جوری است دیگر در مقام همه‌ی خصوصیات که دیگر لازم نیست ببینید این روایت را بالاخره بعد از این که آن معنای ظاهری آن را نمی‌توانیم بر اساس آن که خلاف ضرورت و مسلمات است نمی‌توانیم معنا بکنیم پس یک تأویلی باید در این روایت به کار ببریم دیگر قهراً.

س: ... همان مقداری که قابل انتظار نیست را صرف نظر می‌کنیم ولی بقیه‌ی آن را به اطلاق آن عمل می‌کنیم.

ج: اطلاق ندارد در مقام بیان آن نیست اصلاً در مقام بیان این نیست که این‌ها وظیفه‌ی چه کسی هست این را قرار نداده دارد یک ملازمه‌ای... ببینید بین این دو تا ...

س: ...

ج: نمی‌توانیم بگوییم در مقام بیان است در جیب که در مقام بیانی برای یک روایت درست بکنیم.

س: در مقام بیان ترتیب در مقام بیان این نیست که باید اول کدام باشد، دوم کدام باشد؟

ج: نه در مقام بیان این هم حتی نیست که هر جا آن هست این هست هر جا این هست آن هم هست این هم نیست اما این معاً معنای آن این هست معاً یعنی این جوری نیست که گاهی معاً ممکن است نسبت به افراد مختلف نسبت به واقعه‌ی واحد باشد یک واقعه‌ی واحده‌ای است خواندن نماز تراویح از این‌ها، هم به این‌ها می‌گوید آقا نه، هم به حاکم شرع و ولی امر می‌گوید نه، می‌گوید کار نداشته باشید یک جاهایی هم این جوری هست یک جا هم هست که به هر دو می‌گوید که نه، هر دو اعمال قدرت بکنید.

س: حاج آقا شما برای این که اشکال جواب بدهید می‌گویید ناظر به موارد ...

ج: دیگر کفایت مذاکرات است در یک مسئله بیش از این الان خیلی‌ها اعتراض می‌کنند دیگر بعد آن یک مقداری را هم بگذارید برای بعد.

خب بیایم این دو تا روایتی که می‌خواهیم امروز بخوانیم. اما روایت اولی در باب سوم حدیث چهارم، «محمد بن الحسن قال قال امیر المؤمنین علیه السلام: مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ فِي كَلَامٍ هَذَا خَتَامُهُ» بعد صاحب وسائل فرموده «و رَوَاهُ الْمُفِيدُ فِي الْمُفِيدَةِ أَيْضاً مُرْسَلاً» در مقنعه این جور است صفحه‌ی 808، این چاپ انتشارات جامعه‌ی مدرسین است «و قال امیر المؤمنین علی السلام مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ» این جا یک تقدیم و تأخیری بین این نقل مفید و نقل شیخ طوسی بود ولی هر سه تا را دارد «فَهُوَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ» نقل آن جا این بود «فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ» این «فَهُوَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ» فی کلام هذا ختامه، این اختلافی که در بعض الفاظ دارند یا تقدیم و تأخیر مفاد را تغییر نمی‌دهد مفاد آن یکی هست. به این روایت شریفه استدلال شده برای این که اطلاق دارد یا عموم دارد بنابراین که من اگر بگویم عموم دارد

که قد یقال که این موصولات عموم دارند، عام می‌شود اگر بگوییم نه، اطلاق می‌شود هر کسی که ترک کند انکار منکر را به قلب و ید و لسانش، فهو میت الاحیاء، یا میت بین الاحیاء، این مرده‌ای است بین زنده‌ها یا مرده‌ی زنده‌های نفس‌کش است این مرده‌ی آن‌ها هست. پس معلوم می‌شود که این سه تا واجب هست برای همه، اگر واجب برای همه نبود چرا می‌فرماید کسی که این سه تا را ترک کند میت بین الاحیاء است؟ واجب بر او نیست. پس این روایت که تارک این سه تا را نکوهش می‌کند و آن‌ها را میت بین الاحیاء قلمداد می‌کند دلالت می‌کند که این سه تا بر عهده‌ی همگان هست فلذا اگر کسی هر سه را ترک کند این جور خواهد بود. به این روایت...

س: ...

ج: وجوب را هم از ادله‌ی دیگری که فرموده انکار به ید بکنید انکار به لسان بکنید آن را هم فرموده آن‌ها را ما اشکال می‌کردیم این روایت قرینه می‌شود که آن اشکال را نباید بکنیم آن‌ها وجوبش مطلق است چون آن‌ها می‌گفتیم به قرائنی نمی‌دانیم شاید نباشد، این روایت قرینه می‌شود بر این که علاوه بر این که اگر واجب نباشد چرا این نکوهش را، مستحق این نکوهش نیست هم ...

س: ...

ج: حالا این، حالا فعلاً مقام تقریب استدلال هستیم حالا ببینیم جواب می‌دهیم یا نمی‌دهیم.

س: میت به معنای کنایه از بی‌اثر است؟ این مقدار از نکوهش با این که لزوم هم نداشته باشد سازگار است یعنی بی‌اثر است؟

ج: نه، آدم میت نکوهش است دیگر، این بالاترین نکوهش است دیگر، یعنی به آدم بگویند تو میت هستی، یعنی تو چی؟ میت چطور به وظایف عمل نمی‌کند وظیفه‌ای به گردش نیست؟

س: ...

ج: نه بی‌اثر بودن هست نه نه، این میت نکوهش است یعنی این آدمی که این جوری هست مثل آدم مرده می‌ماند که مرده چه‌طور اقدام به وظایف نمی‌کند؛ نماز نمی‌خواند روزه نمی‌گیرد وظایف را انجام نمی‌دهد، این هم همین جور است این آدم هم همین جور است. حالا این تقریب استدلال. ببینیم استدلال ...

س: ...

ج: حالا ما می‌خواهیم امر به معروف واجب را بگوییم البته آن هم هست اگر اصل جواز هم از این استفاده بکنید خیلی خوب.

س: به کسی که مستحبات را ترک می‌کند که نمی‌گویند مرده است به کسی که واجب را ترک می‌کند می‌گویند مرده است.

ج: آن همان بیان اول است که گفتیم این نکوهش دلالت می‌کند ...

س: ...

ج: نه این حداقل است دیگر، حداقل که دیگر جواز را می‌فهمیم لااقل که ...

س: ...

این تقریب استدلال. از این استدلال یا بر این استدلال بعض مناقشاتی وجود دارد که باید بررسی بکنیم.

مناقشه‌ی اول این هست که بابا این دو تا روایت مرسل هستند، هم شیخ که در تهذیب فرموده قال قال امیر المؤمنین که صاحب وسائل روایت چهار باب سه هست و هم فرمایش شیخ مفید مرسل است آن‌جا هم فرموده قال امیر المؤمنین علیه السلام، بنابراین علی المسلمک المتعارف بین الاعلام این حجیت سندی ندارد این نقل، فلذا لایمکن الاستدلال به.

این اشکال قابل دفع هست به آن‌چه که مکرراً عرض کردیم که مرسلات جزمیه وفاقاً لشیخنا البهائی و سید الامام قدس سرهما و بعض اعلام دیگر، مثل محقق خوئی در بعض فقرات از کلمات‌شان، ارسال جزمی از کسی که از مرسلی که احتمال حسی در اخبارش وجود دارد احتمالاً معتدلاً به، لاجتماً نیشقولیا، این حجت است و از همین راه هم سید خوئی قدس سره عرض کردیم که حجیت قول رجالیون را ایشان از همین راه درست کرده که خبرشان محتمل الحس و الحدس است این‌جا هم همین‌جور، بنابراین بنای عقلاء این هست که کسی که یک خبری را دارد می‌دهد و احتمال حسی بودن او در آن خبری که دارد می‌دهد احتمال متوقّر و قابل اعتنایی باشد به حرفش اعتنا می‌کند. علاوه بر این که گفتیم آن حدیث شریفی که می‌فرماید «و لیس لأحدٍ التشکیک فیما یرویه ثقاتنا» او هم می‌گوید اگر ثقات ما آمدند خبری را برای شما نقل کردند، روایت کردند از ما نباید در آن تشکیک کنید و آیا شیخ مفید من ثقاتهم نیست؟ و آیا شیخ طوسی من ثقاتهم نیست؟ این‌ها ارجمندی‌شان اگر بالاتر از ابن ابی عمیر و امثال آن‌ها نباشد لااقل مثل آن‌ها هستند. این‌ها من ثقات الائمه علیهم السلام هستند یعنی آن‌هایی که ما ثقة می‌دانیم آن‌ها را، این تشکیک نکنید او دارد می‌آید این‌جا دارد به ما می‌گوید امیر المؤمنین این‌جوری فرموده امام صادق این‌جوری فرموده نباید تشکیک کنید، این دیگر داستان آن را بارها تکرار کردیم اصلش را خواستم برای کسانی که شاید جدید تشریف آوردند اصل مطلب به ذهن آن‌ها باشد روی این باید کار کنند. این راه باعث می‌شود چندین هزار روایت از روایات ما، مثل نهج البلاغه، و غیر نهج البلاغه حجیت پیدا می‌کند بخاطر ارسال‌های جزمی‌ای که دارد.

اشکال دوم این هست که این کلمه‌ی ید ثابت نیست که در این نقل باشد، کلمه‌ی ید، چرا؟ چون نسخ شیخ مفید یعنی مقنعه‌ی شیخ مفید را که مراجعه بفرمایید این نسخه‌ای که چاپ انتشارات است، آن اوایل پیروزی انقلاب نسخ عدیده‌ای مرحوم آقای فاکر جمع کرده بودند از مقنعه و ما چند نفر از دوستان بودیم که روی این مقنعه کار کردیم این همان مقنعه‌ای است که ما روی آن کار کردیم که طبع شده آن موقع هفت نسخه بود از قرن پنجم تقریباً بود تا قرن‌های مثلاً نهم، دهم این‌ها بود. یکی از آن نسخه‌ها که بارها هم این‌جا عرض کردم از همین، ناسخش ظاهراً سنی بود چون در باب مسح رجل، نوشته آن‌جا غسل، مسح را تبدیل به غسل کرده بود آن مستنسخ، آن ناسخ؛ ولی برای خیلی قرن گذشته بود یعنی اقدم نسخی که به دست ما بود شاید همان نسخه بود. در این نسخه‌ها یکی اسمش نسخه‌ی باء هست که مقدمه را که مراجعه کنید که این نسخه‌ی باء در کتابخانه‌ی آستانه‌ی مقدسه‌ی رضویه سلام الله علیه وجود دارد. آن‌جا کلمه‌ی ید اصلاً نیست یعنی این‌جوری این روایت را نقل می‌کند «من ترک انکار المنکر بقلبه و لسانه فهو

میت الاحیاء» پس بنابراین وجود کلمه‌ی ید ثابت نیست بعض نسخ دارد بعض نسخ ندارد
بنابراین ...

س: ...

ج: نه آن فقط آن کلمه، آن جایش که با مذهب‌شان مخالف بوده این کار را کرده بود آن
وقت بقیه‌ی آن همین جور، بقیه‌ی آن درست بود دیگر، آن جا اعمال

س: ...

ج: بله، جواب این مسئله هم این است که

اولاً بعد از این که سایر، البته یک نسخه‌ی دیگری هم هست که نسخه‌ی واو هست که برای
مکتبه آیت‌الله مرعشی رحمه‌الله است آن هم یدیه است به جای یده، که یک مؤیدی هم
دارد چون در یک روایتی است که در فقه الرضا هست آن یدیه در آن جا هست ولی آن
منافاتی با حرف ما ندارد.

این جا گفته می‌شود بعد از این که توافق دارند نسخ متعدده از خود مقنعه و توافق دارند
نسخ تهذیب و توافق دارند ناقلین از این نسخ، مثل صاحب وسائل، مثل بخار، این به ما
جزم می‌دهد که این وجود دارد بعد از تراکم این نسخ از خود آن کتاب‌های منبع و نقلی از
آن کتاب، بنابراین اطمینان داریم. اگر از این هم صرف نظر بکنیم، این اطمینان را صرف
نظر بکنیم این مشمول قاعده‌ی دوران امر بین زیاده و نقیصه می‌شود چون این آن
نسخه‌ی ب نقیصه دارد این نسخ دیگر زیاده دارند. بنابر مسلک معروف که قائل هستند به
این که در دوران امر بین زیاد و نقیصه اصالة عدم الزیادة حاکم است یعنی اصل این
هست که آن که زیاده دارد زیاده نکرده اضافه نکرده از پیش خودش، واقعیت دارد و آن
کسی که نیاورده سهو کرده نسیان کرده چون معمولاً انسان سهو و نسیان می‌کند
نمی‌گوید یک چیزی را، نمی‌آورد از دستش می‌افتد اما سهو و نسیان کند اضافه کند علاوه
کند این خیلی نادر است فلذا می‌گویند بناء عقلاء بر این هست.

خب این مسئله هم محل اختلاف است این قاعده، کسانی که این قاعده را قبول دارند إِمَّا
مطلقاً، إِمَّا مع بعض القيود، این جا می‌توانند از آن راه هم مسئله را حل بکنند؛ اما سابقاً
عرض کردیم وفاقاً لامام قدس سره این قاعده بیش از ظن افاده نمی‌کند و این ظن هم
دلیلی بر حجت آن نداریم. بنابراین جواب کافی و نافع همان جواب اولی است که عرض
کردیم.

و اما اشکال سوم: اشکال سوم این هست که مدلول این روایت این نیست که «مَنْ تَرَكَ
إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءُ» نمی‌خواهد بگوید که هر کس در هر
شرایطی به هر وجهی این سه تا را ترک کرد میت الاحیاء هست. قهراً اگر کسی اصلاً
موردی برایش پیش نیامده یک جا زندگی می‌کند که منکری انجام نمی‌شود این میت
الاحیاء هست؟ چون اصلاً موضوع ندارد یا اگر شرایط نیست ما برای امر به معروف پنج
شش تا شرط داشتیم هفت هشت تا شرط داشتیم بعضی‌ها بیش‌تر از این‌ها گفته بودند
مثل مرحوم کاشف الغطاء، عده‌ای از این شرط‌ها اثبات شد، دلیل داشت. این دارد
می‌خواهد بگوید که هر کسی که این‌ها را ترک کند مع شرایطه، با وجود شرایطش، این
قرینه‌ی لَبَّيه وجود دارد کسی که ترک کند امر به معروف و نهی از منکر را به لسان و
قلب و ید مع وجود شرایطه، این میت است اما آن شرایط حالا چه هست؟ ممکن است

که در مورد ید اذن امام باشد این که نمی‌گوید که مطلقاً شما باید این کار را بکنی. این قید دارد محفوف به قرینه‌ی لّیه هست که مع این که موضوع آن باشد اولاً، بعد از این که موضوع هست یعنی منکری دارد واقع می‌شود ترک معروفی دارد واقع می‌شود این اولاً، ثانیاً شرایطش هم باشد آن وقت اگر نکردی میث بین الاحیاء هست، آن شرایط چه هست؟ در مقام بیان نیست که آن شرایط چه هست. پس بنابراین ممکن است که نسبت به ید شرطش این باشد که اذن امام داشته باشد. بنابراین از این روایت نمی‌توانیم استفاده کنیم که حتی مع عدم اذن الامام علیه السلام به عهده‌ی دیگران هم گذاشته شده. نه، حق ممکن است همان باشد که عده‌ای از فقهاء یا به نحو فتوا یا به نحو احتیاط و جویی و بعضی هم به نحو احتیاط استجابی فرمودند در اعمال قدرت، حتی این جور اعمال قدرت‌ها، باید با اذن حاکم شرع باشد این به عهده‌ی همگان نیست بخاطر این که مصلحت عقلانی هم آدم حس می‌کند دیگر، کتک و امثال این‌ها را، دست همه بخواهند بگذارند این خالی از مفسده‌ی نوعیه هم نیست.

س: ...

ج: آن هم احتیاج به بعضی شرایط دارد قلب را چه جور معنا بکنیم؟ قلب دو تا معنا داشت یک قلبی که آقایان گفتند صاحب جواهر فرمود بعد امام فرمود بعد محقق خوئی فرمود این آقایان می‌فرمایند که مقصود از قلبی که از مراتب امر به معروف شمرده شده فقط آن امر نفسانی نیست آن قلبی است که یک مظهری داشته باشد یا اخمش را در هم بکند یا ترک مراوده بکند یا یک کاری که بالاخره، این هم گاهی شرایطش وجود ندارد.

س: ...

ج: نه، گفته با شرایط عموم مردم باشد ولی عموم مردم هم با شرایطش، ممکن است شرطش چه باشد؟ ما نمی‌گوییم کارگزاران نظام، همه‌ی مردم، اما با شرطش که امام اجازه داده باشد، ممکن است که به یک کسی اجازه بدهد به یک کسی اجازه ندهد.

س: ...

ج: نه این اذن نیست گفته شرایط اذن، یعنی آن اذنی که آقایان می‌گویند یعنی اذن خاص، بیاید به شما بگوید ما نمی‌دانیم.

س: ...

ج: این‌جا که اذن نیست این دارد

س: ...

ج: نه، پس بقیه را هم بگویید داده اگر این‌طوری هست نه این‌ها مشروط است یعنی با آن اذن‌هایی که در شرع قرار داده شده حالا آن اذن‌ها چه هست؟ یعنی آن شرایطی که در شرع قرار داده شده آن شرایط چه هست؟ نمی‌دانیم.

و اما حدیث دوم: حدیث دوم حدیث ثه....

س: ...

ج: کفایت مذاکرات است دیگر جلو نمی‌رویم دیگر یکی دو تا اشکال که شد بقیه را دیگر باید لطف بفرمایید برای بعد بگذارید.

حدیث نهم، «قال الرضى و قد قال عليه السلام فى كلام له يجرى هذا المجرى قَمِئُهُمُ الْمُتَكِرُّ لِلْمُنْكَرِ يَقْلِيهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمَلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ وَ مِنْهُمْ الْمُتَكِرُّ يَلْسَانِهِ وَ قَلْبُهُ النَّارُ يَدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ يَخْصَلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُصَيِّعٌ خَصَلَةً وَ مِنْهُمْ الْمُتَكِرُّ يَقْلِيهِ وَ النَّارُ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَذَلِكَ الَّذِى صَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصَلَتَيْنِ» این‌جا اشرف الخصلتين اضافه‌ی صفت به موصوف است یعنی دو خصلتی که اشرف هستند که بد و لسان باشد، نسبت به قلب اشرف است این فذلک الذى ضیع اشرف الخصلتين، چون فقط به قلبش است یا به صورت ظاهرش است ولی دیگر به لسان حرف نمی‌زند به بد هم کاری نمی‌کند «مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ» که همان قلب باشد «وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُتَكِرِّ يَلْسَانِهِ وَ قَلْبُهُ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ» که بعید نیست آن روایت اول هم که فی کلامِ هذا ختامه، در حقیقت همین باشد ناظر باشد به همین یکی، منتها یک استبعادی که وجود دارد که آن ناظر به این باشد این است که این ختام کلام نیست چون بعد فرمود «وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِى سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِى بَحْرِ لُجْئٍ» جهاد و اعمال بر همه‌شان و جهاد فی سبیل الله، وقتی مقایسه بشود با امر به معروف و نهی از منکر مثل یک آب دهان می‌ماند نسبت به یک دریا، که یعنی آن که خیلی اهمیت دارد امر به معروف و نهی از منکر است نسبت به آن بقیه، این تتمه‌ی کلام حضرت باز ادامه دارد فرمایش‌شان، پس این هذا ختامه نمی‌شود.

س: استاد در نسخه‌ی نهج البلاغه دارد که همان اولش می‌فرماید فی کلامِ آخر له یجرى هذا المجرى.

ج: مجرا یعنی مجرای قبلی، روایت قبلی راجع به امر به معروف و نهی از منکر است می‌فرماید یک حکمت دیگری هم وجود دارد که در همان مجرای که حدیث قبلی که راجع به امر به معروف و نهی از منکر بود این هم در همان مجرا هست. این‌جا هم بود دیگر، خواندیم فی کلامِ له یجرى هذا المجرى.

این روایت در فقه الرضا، فقه منسوب به حضرت رضا سلام الله علیه که منسوب ظاهری است ولی واقعاً برای شلمقانی هست این کتاب ظاهراً، آن‌جا هم این روایت را نقل کرده این‌جوری هست «و روى أنَّ أمير المؤمنين عليه السلام» که یکی از مواردی که جواب این یاوه‌هایی است که گفته می‌شود که نهج البلاغه ساخته و پرداخته‌ی زمان‌های بعد هست و یا برای خود رضی هست، یکی از جواب‌های آن این هست که منابعی که ما نگاه می‌کنیم قبل از تولد بابای سید رضی و جد سید رضی این‌ها بوده چطور شما می‌گویید برای او هست. یکی همین روایتی است که الان خواندیم این در فقه الرضا هست فقه الرضا برای قبل از سید رضی و بابای سید رضی اصلاً هست برای شلمقانی هست کتاب التکلیف شلمقانی در آن‌جا، «و روى أنَّ أمير المؤمنين عليه السلام كان يخطب» مشغول سخنرانی بودند و خطبه می‌خواندند «فعارضه رجل» وسط صحبت ایشان یک مردی آمد حرف زد گفت «قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدِّثْنَا عَنْ مَيِّتِ الْأَحْيَاءِ فَقَطَعَ الْخُطْبَةَ ثُمَّ قَالَ مُتَكِرٌ لِلْمُنْكَرِ يَقْلِيهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِيهِ فَخَالَ الْخَيْرِ خَصَلَهَا كُلُّهَا» آن‌جا خصال است این‌جا، و همین‌طور تا آخر این....

استدلال به این روایت شریفه هم، حضرت دارد می‌فرماید که هر کسی آن سه تا را اخذ کرده باشد؛ متمسکٌ بخصال الخير كلها، کسی که دو تاى آن باشد دو تا خصلت را، و یکی

را فراموش کرده و هکذا تا آخر، در نهایت هم که فرمودند که کسی که همه را ترک کند میث الاحیاء است.

نسبت به فراز اخیر تقریب استدلال همان است که در روایت قبل گذشت دیگر، عین روایت قبل است نسبت به آن فرازهای قبل هم می‌فرماید که این‌ها هر سه تا از آن خصال خیر هستند، اطلاق دارد دیگر، یعنی برای همه از خصال خیر هست نه برای کسی دون کسی، یعنی تقریب استدلال این‌جوری گفته می‌شود این‌ها از خصال خیر هست و می‌فرماید کسی که این را ترک کرده باشد آن کس هر کسی می‌خواهد باشد حاکم باشد یا غیر حاکم باشد هر کسی می‌خواهد باشد اگر ید را ترک کرد این یک خصلت از خصال خیر را ترک کرده دو تا را انجام داده. پس بنابراین این هم دارد می‌گوید کسی که ترک کند خصال را، هر کس این را ترک کند یک خصلت خیری را ترک کرده ولو میت بین الاحیاء نیست چون آن دو تا دیگر را یا آن یکی دیگر را دارد انجام می‌دهد. کسی که هر سه تا را ترک کند میت بین الاحیاء است کسی که یکی از این‌ها را ترک بکند این تا کدام باشد اگر بیاید ید و لسان را ترک بکند اشرف الخصلتین را ترک کرده اگر ید تنها را ترک بکند یک خصلت شریفه را ترک کرده که نسبت به بقیه و هکذا، پس بنابراین از صدر روایت هم استفاده می‌شود، بنابراین صدرّاً و ذیلاً این روایت دلالت می‌کند که انکار به ید که کنایه‌ی از اعمال قدرت است همگانی است اختصاص به کسی دون دیگری ندارد.

س: ... هر سه تا با هم واجب هست انگار؟ مطلقش را که نگاه می‌کنی هر سه تا با هم واجب است یعنی کسی ید را ترک کند آن دو تا را بگوید یک خصلت را ترک کرده اگر هر سه تا را ترک کند ...

ج: بله این البته به تناسب حکم و موضوع معنایش این هست که در هر موردی، هر واقعه‌ای به همان قرینه‌ای که می‌گفتی در هر موردی و هر واقعه‌ای هم باید به قلبت و هم به لسانت و هم به اعمال قدرت، این به حسب موارد است یعنی این در زندگیش این‌جوری هست آدمی که در زندگیش به حسب موارد یک‌جا لازم بوده با قلبش فقط باشد نکرده یک‌جا لازم بوده با لسان باشد نکرده یک‌جا لازم بوده با اعمال قدرت باشد نکرده نه این که در هر واقعه‌ای نسبت به هر موردی به هر شخص فاعل منکری این سه تا را باید انجام بدهد و اگر انجام نداد؛ چون همان‌طور که عرض کردیم همان‌طور که در ارتکاز این قرینه وجود دارد که جمع بین این‌ها چه وقتی که لسان تنها اثر می‌کند برای چی اعمال قدرت انسان بکند وقتی آن مرتبه‌ی اخف‌تر که یک اخمی یکند یک شکلی، سرش را برگرداند این‌طرف و آن طرف، اثر می‌کند در آن، برای چه با لسان بیاید به او بگوید. این که از اخف باید رفت به طرف اشد در این موارد یک امر عقلانی است و این قرینه می‌شود که این روایات به این احتیاف به این قرینه‌ی عقلانی لااقل اطلاق پیدا نمی‌کند برای این که همه‌ی این‌ها معاً در مورد هر موردی باید به کار گرفته بشود.

س: ...

ج: این هم بله، حالا این روایت می‌گوید این‌جوری همین‌طور که عرض کردیم به واسطه‌ی این روایت، آن صدرش اگر بخواهیم حساب بکنیم چون نکوهشی که در صدر نیست فقط می‌گوید خصلتی را ترک کرده، حالا هم مثل این که آدم مثلاً نماز شب نخواند، یک عمل خیری را ترک کرده این ممکن است که این‌جوری باشد اما چون آن ادله گفت که انکروا المنکر، مروا بالمعروف یا وانها عن المنکر یا انکر المنکر، اطلاقات که دارد، آن اطلاقات می‌گوید به هر جوری که می‌توانی باید انکار منکر بکنی، یکی از راه‌های آن هم این است

این روایت می‌گوید این هم که جایز است این هم که می‌شود بنابراین زمینه‌ی اطلاق آن روایات را دارد فراهم می‌کند این اصل.

س: ...

ج: آن فقط ذیل داشت آن قبلی، این صدر و ذیل، هم صدر دلالت می‌کند و هم ذیل دلالت می‌کند این دلالت ...

س: ...

ج: بله این هم از این جهت فرقی نمی‌کند.

خب این باز مشکل ضعف سند دارد چون باز سندی سید رضی قدس سره ذکر نفرموده این‌جا، من تقاضا می‌کنم از دوستانی که فرصت دارند و این جهت را که... من خودم یک مقداری تفحص کردم اما این کارها خیلی وقت‌گیر است و خیلی تفحص می‌خواهد که می‌خواستم ببینم که سند مسند دارد یا ندارد؟ و آیا در جایی که این قبل و بعدش و این‌ها، حالا این‌جوری که در فقه الرضا آمده بود آن هم سند نداشت آن هم مرسل ... اگر برای حضرت رضا بود، دیگر حجت بود خودش، حضرت معصوم دارد می‌فرماید اما چون برای شلمقانی هست ما سند می‌خواهیم از شلمقانی، اسناد جزمی هم آن‌جا نداده بود آن‌جاست که روی آن امیرالمؤمنین سلام الله علیه، بنابراین یک فحصى اگر آقایان لطف بفرمایند که آیا یک جایی، این مسنداً در جایی مذکور هست یا مذکور نیست. اما بالاخره این‌جا الان سید رضی قدس سره مرسلأً دارد نقل می‌کند کسانی که این ارسال‌ها را حجت نمی‌دانند، این مرسله‌ها را حجت نمی‌دانند این کلام هم پس غیر حجت است اما بنابر آن مسلک که بگویم ایشان اسناد جزمی دارد می‌دهد می‌فرماید و قد قال علیه السلام فی کلام له، دارد اسناد جزمی می‌دهد پس بنابراین حجت می‌شود پس اشکال سندی مرتفع هست.

و اما الدلالی: باز دلالتی همان اشکال قبلی را هم صدر دارد هم ذیل دارد. باز به آن قرینه‌ی لَبَّیْه که می‌فرماید که کسی که این کار را بکند یعنی بدون وجود شرایط؟ و کسی که اگر ترک کند خصلتی از خصال خیر را ترک کرده یعنی بدون شرایطی که در شرع برایش بیان شده؟ یا نه یعنی با شرایط؟ مثل این که می‌گویم کسی که نماز بخواند این چنین است، یعنی نمازی که مشروع است آن شرایط خاص را دارد خصوصیات خاص را دارد و این‌ها، قرائن لَبَّیْه است که تقیید می‌کند کلام را، پس این‌جا هم یعنی همین، که کسی که این سه تا را انجام بدهد مع شرایط، اگر بدون شرایط باشد گاهی معاقب است دلش نمی‌تواند خوش بکند مثلاً یعنی جایز نیست اگر می‌داند مثلاً کتک زدن اثر ندارد حق ندارد بزند، شارع اجازه نداده آن‌جا، فرموده اگر اثر داشت احتمال تأثیر می‌دادی، حالا اجازه دادم به تو بزنی مثلاً، ... اثر نمی‌کند، پس من ترکه، یعنی مع شرائطه و من قَعَلَ هم یعنی مع شرائطه، بنابراین اما آن شرایط حالا چه هست؟ در مقام بیان آن شرایط نیست بنابراین ممکن است که از شرایطش نسبت به عامه‌ی ناس اذن ولی امر باشد اذن امام باشد اذن حاکم شرع باشد بنابراین از این روایت هم اطلاق استفاده نمی‌کنیم.

فَتَحْصُلُ که ما تا به حال، الی هنا، یک دلیل قرص و محکم برای این که این مرتبه‌ی این نوع ثالث در این صنفش که عبارت باشد از ضرب و اعمال قدرت‌های این‌چنینی، دلیل محکمی الی هنا لم نجد، اما آیا بعد از این چه خواهد شد، ببینیم روایت طایفه‌ی چهارم را

هم بخوانيم بينيم چه خواهد شد.

و صلى الله على محمد و آل محمد.